

## زندگانی عالم فرزانه، علامه طباطبایی

24 آبان ماه سال 1360 هجری شمسی، روزی است که عالم فرزانه و مفسر بزرگ علامه طباطبایی دیار فانی را به سوی سرای باقی ترک کرد...



24 آبان ماه سال 1360 هجری شمسی، روزی است که عالم فرزانه و مفسر بزرگ علامه طباطبایی دیار فانی را به سوی سرای باقی ترک کرد؛ عالمی که همیشه از ابدیت سخن می‌گفت و با فناي در خدای خویش و آنچه خدایی بود، باقی شد. امام راحل (ره) در پیام تسلیت خود به همین مناسبت فرمودند: «من باید از این ضایعه‌ای که برای حوزه‌های علمیه و مسلمین حاصل شد و آن رحلت مرحوم علامه طباطبایی است، اظهار تأسف کنم و به شما ملت ایران به‌ویژه حوزه‌های علمیه تسلیت عرض کنم.» (1)

آنچه در پی می‌آید گوشه‌ای از زندگی و ابعاد شخصیتی این عالم ربانی به نقل از نزدیکان ایشان است که در سالروز وفات علامه نقل می‌شود:

در آخرین روز سال 1321 هجری قمری (مقارن با سال 1281 هجری شمسی) ستاره‌ای درخشان در آسمان سلسله جلیل‌القدر سادات طباطبایی تیریز هویدا شد و خداوند به سیدمحمد قاضی طباطبایی فرزند پسری هدیه داد که نامش را سیدمحمدحسین گذاشت؛ حکیم عارفی که بعدها بسیاری از انسان‌ها، از چشمه جوشان حکمت و معرفتش جرعه‌های جان‌بخش نوشیدند. هنوز پنج سال از عمر سیدمحمدحسین نگذشته بود که مادرش را از دست داد. پدر سعی کرد غم مادر را از دل محمدحسین و دیگر فرزند کوچکترش، محمدحسن، بزاید، ولی نمی‌دانست که چهار سال بعد، درگذشت خود او، غم فرزندان را دوچندان خواهد کرد.

سیدمحمدحسین همان‌طور که روش درسی آن روزها بود، به فراگیری قرآن پرداخت و سپس از سن 9 سالگی به مدت شش سال به همراه برادرش، از ادیبی به نام شیخ محمدعلی سرائی، کتاب‌هایی چون گلستان، بوستان، نصاب‌الصیان، انوار سهیلی، تاریخ عجم، منشآت امیرنظام و ارشاد الحساب را فرا گرفت و علاوه بر آن، زیر نظر میرزاعلی نقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی پرداخت. ایشان پس از طی دوران تحصیل در مکتب‌خانه، راهی مدرسه طایبه تیریز شد تا تحصیلات خود را در علوم دینی دنبال کند. در همان ایام، وقتی 23 سال بیشتر نداشت، تصمیم به ازدواج می‌گیرد. از یکی از بستگانش خواستگاری می‌کند و چون فامیل بودند، با این ازدواج موافقت می‌کنند. یک سال بعد از ازدواج بود که سیدمحمدحسین مزه پدر شدن را می‌چشد و اسم فرزند اولش را، محمد می‌گذارد.

سیدمحمدحسین و برادرش سیدمحمدحسن در سال 1304 هجری شمسی تحصیلات مقدماتی را در مدرسه طالبیه تیریز به پایان رساندند. اما روح پرعطش آنان هنوز سیراب نشده بود. دختر علامه طباطبایی می‌گوید: «یک روز حاج آقا می‌آید و به مادرم می‌گوید من دیگر در تیریز نمی‌توانم ادامه تحصیل دهم و برای بهره گرفتن از استادان بهتر، باید راهی نجف شویم، اما هزینه سفر نداشتند. وقتی مادرم می‌بیند حاج آقا ناراحت است، جهیزیه خود را می‌فروشد تا هزینه سفر تامین شود.» سیدمحمدحسین که هزینه سفرش تامین شده بود، زمین‌های زراعی و کارهای کشاورزی‌شان را به یکی از هم‌آبادی‌هایشان سپرد و عازم «نجف» شد تا تحصیلات خود را تکمیل کند، البته حالا دیگر تنها نبود و هر دو برادر ازدواج کرده بودند. به این ترتیب، هر دو خانواده به همراه کربلایی قلی و سلطنت خانم (خادم و خادمه‌شان) عازم سفر می‌شوند و در خانه‌ای کوچک در محله «عمار» نجف ساکن می‌شوند و زندگی جدیدی را آغاز می‌کنند.

بعد از گذشت مدتی، فرزند یک و نیم ساله‌شان (سیدمحمدحسین 24 ساله و همسر 19 ساله‌اش) به مرض سختی مبتلا می‌شود و از دنیا می‌رود.

روزی مادر داغ‌دیده بغضش ترکید و به همسرش گفت: «آقا! یاد محمد لحظه‌ای مرا رها نمی‌کند. دلم برای کودک خردسالم خیلی تنگ شده. جز چند نفر هیچ‌کس حتی مرگ او را هم به ما تسلیت نگفت. بیا برگردیم. این جا دیار غربت است و ما هیچ‌کس را نداریم. چطور می‌توانیم این همه سال اینجا بمانیم؟» صدای در، مادر داغ‌دیده را ساکت کرد، سید صدا زد: «آدم» و با عجله به سمت در دوید. با باز شدن در، «سید میرزاعلی قاضی طباطبایی» وارد شد. او یکی از پسرعموهای محمدحسین بود که مدت‌ها پیش به قصد تحصیل به نجف آمده بود. زن و شوهر از دیدن یک آشنا در دیار غربت بسیار خوشحال شدند. آقا میرزاعلی خیلی خودمانی با سید و همسرش برخورد کرد. آنها ساعتی را با هم گذراندند و از دوران کودکی و زندگی‌شان در تیریز و خاطره‌ها گفتند. یادآوری این خاطره‌ها، درد و غم این زوج جوان را کاهش داد. بعد از ساعتی میرزا عصایش را برداشت و قصد رفتن کرد. سید و همسرش نیز به رسم بدرقه او را همراهی کردند. دو سه قدم مانده به در، آقا میرزا علی رو به همسر سید کرد و گفت: «دختر عمو! این بار فرزندت می‌ماند، پسر است و نامش هم عبدالباقی است.» و با این حرف، خداحافظی کرد و رفت. چند ماه بعد بود که همسر سید، باردار شد.

به نقل از علامه آمده است «هنگامی که در نجف اشرف به درس و بحث اشتغال داشتم یکی از روزها مرحوم قاضی به من برخورد کرد و بدون مقدمه گفت: اگر طالب دنیایی نماز شب و اگر طالب آخرتی نماز شب بخوان. همین دیدار و گفت‌وگوی کوتاه منشاء آشنایی من با استاد شد... قبل از آن که به محضر وی بار یابم، خود را از کتب فلسفی و آثار معقول بی‌نیاز می‌دیدم و پیش خود می‌گفتم اگر مرحوم ملاصدرا هم بیاید، مطلبی فوق آنچه من فهمیده‌ام عرضه نخواهد کرد. ولی پس از بهره‌مند شدن از دیدار این استاد بزرگوار، به یکباره احساس کردم گویا تا کنون از حکمت و فلسفه چیزی عاید نشده و از اسفار حتی یک کلمه هم نفهمیده‌ام.» این برخورد جالب، علامه طباطبایی را وارد مرحله تازه‌ای از زندگی کرد و سیر و سلوک عارفانه وی

آغاز شد.

\*سیدحسین بادکوبه‌ای؛

علامه در زادگاه خود، در ریاضیات «ارشادالحساب» و در فلسفه و کلام «اشارات و کشف‌المراد» را خوانده بود. اما این دو کتاب، ذوق بالای علامه را کفاف نمی‌داد، تا اینکه در نجف با حکیمی برخورد کرد که از بزرگان فلسفه و استادان صاحب‌نظر این دو رشته بود. این حکیم معروف «سیدحسین بادکوبه‌ای» بود که توانست علامه را با حقیقت حکمت، به ویژه تفکر فلسفی، آشنا کند و باعث شود او در عرض شش سال، «منظومه‌ی» سبزواری و «اسفار و مشاعر» ملاصدرا و دوره «شفای» بوعلی و «اخلاق» ابن مسکویه را بخواند.

«... سیدحسین بادکوبه‌ای پیشنهاد کرد، ریاضیات بخوانم و در همین راستا به درس مرحوم سیدابوالقاسم خوانساری که ریاضیدان زبردستی بود حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی، هندسه مسطحه و فضایی و جبراستدلالی را فرا گرفتم.»

\*بازگشت به وطن؛

روزهایی که علامه و برادرش در نجف می‌گذرانند، به سختی سپری می‌شد. گذران زندگی برای دو برادر که حاضر نبودند از سهم امام هم استفاده کنند، سخت و طاقت‌فرسا بود. دیگر ماندن نه مصلحت بود و نه امکان داشت. اوضاع کشاورزی و زمین‌هایشان، حسابی به هم خورده بود. به همین جهت، علامه طباطبایی و برادرش بلافاصله راهی ایران و دیار آبا و اجدادیشان - شادآباد تبریز - شدند و تا 10 سال در وطن خویش ماندند. در این مدت با تلاش طاقت‌فرسا زمین‌های ره‌اشده و باغ‌های مخروبه را آباد کردند. طی این مدت، به امور روستاها و زندگی مردم نیز رسیدگی می‌کردند و به کمک نیازمندان می‌شتافتند.

\*دل‌تنگ آموختن؛

علامه در کنار همه این کارها و مشکلاتی که وجود داشت، مطالعه و تحقیق را رها نکرده بود و رساله‌های علمی می‌نوشت. گاهی که یاد نجف و گنبد و بارگاه حضرت علی(ع) می‌افتاد، دلش برای درس و آموختن علم، حسابی تنگ می‌شد و نمی‌دانست چه باید بکند.

\*هجرت به قم؛

علامه طباطبایی بالاخره تصمیمش را می‌گیرد: «... همزمان با آغاز سال 1325 هجری شمسی وارد شهر قم شدیم... در ابتدا به منزل یکی از بستگان وارد شدیم، ولی به زودی در کوچه یخچال قاضی در منزل یکی از روحانیون اناقی دو قسمتی که با نصب پرده قابل تفکیک بود اجاره کردیم. این دو اتاق قریب بیست متر مربع بود. طبقه زیر این اتاق‌ها انبار آب شرب بود که در صورت لزوم بایستی از در آن به داخل خم می‌شدیم و طرف آب را پر می‌کردیم، چون خانه فاقد آشپزخانه بود، پخت و پز هم در داخل اتاق انجام می‌گرفت.»

\*«قاضی» معروف؛

اولین روزی که برای تدریس پا به کلاس حوزه گذاشت، جمعیتی حدود صد نفر منتظر او نشسته بودند. کم‌کم شیفتگی و علاقه طلاب به او، به حدی رسید که بعضی از آن‌ها حجره‌های مدرسه را ترک و در اطراف خانه‌اش اناقی اجاره می‌کردند تا به او نزدیک‌تر باشند. هر روز یکی دو ساعت به غروب مانده به سراغش می‌رفتند و تا پاسی از شب حرف‌هایش را می‌شنیدند. کم‌کم آوازه سیدمحمدحسین قاضی بیشتر شد و همه «قاضی» معروف را شناختند. اما خود علامه برای آنکه لقب استادش، مرحوم آیت‌الله سیدمیرزا علی قاضی فقط به استاد منحصر باشد و برای حفظ احترام، نام او را از خود برداشت و ترجیح داد به اسم طباطبایی خوانده شود.

\*شاهکار علامه طباطبایی؛

علامه طباطبایی، در سال 1333 هجری شمسی نگارش تفسیرالمیزان اثر بزرگ خویش را آغاز کرد و 17 سال طول کشید تا آن را به پایان برساند؛ اثری جالب و دلنشین که نظیر آن تا به حال نوشته نشده است. به عقیده آیت‌الله العظمی خویی، علامه برای نوشتن این اثر، خود را تصفیه کرده بود. شهید مطهری هم می‌گوید: «همه تفسیرالمیزان با فکر نوشته شده... من معتقدم بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است. کمتر مشکلی در مسائل اسلامی و دینی برایم پیش آمده که کلید حل آن را در تفسیرالمیزان پیدا نکرده باشم.»

\*مباحثه با پروفیسور کربن؛

یکی از اثرات ماندگار علامه، مباحثات وی با پروفیسور کربن استاد دانشگاه و اسلام‌شناس غربی بود. مباحثه بین پروفیسور کربن و علامه طباطبایی از سال 1336 هجری شمسی شروع شد و بیش از 20 سال ادامه پیدا کرد که نتایج این مباحثات به چهار زبان فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی منتشر شده است. روزی علامه در بین صحبت‌هایش به پروفیسور گفت: «... در اسلام هر وقت انسان حالی پیدا کند، می‌تواند خدا را بخواند. چون همه مکان‌ها بدون استثناء محل عبادت است. اما در دین مسیح این طور نیست. عبادت حتما باید در وقت معینی (روز یکشنبه) و در مکان معینی (کلیسا) انجام شود؛ در غیر این صورت باطل است. او باید تا روز یکشنبه که کلیسا باز می‌شود صبر کند.» پروفیسور کربن جواب داد: «بلی، این اشکال در دین مسیح وجود دارد.» علامه طباطبایی ادامه داد: «هم‌چنین در دین مسیح خدا اسماء حسنا ندارد و جز الفاظ خدا، اله و اب نام دیگری ندارد.»

\*دیگر بر نمی‌گردم؛

روزهای آخر زندگی پربار علامه طباطبایی فرا رسیده بود و بیماری او را از پای انداخته بود. وقتی ایشان را از خانه به بیمارستان منتقل می‌کردند، رو به خانواده‌اش کرد و گفت: «من دیگر بر نمی‌گردم». در بیمارستان هم همه کارکنان را تحت تاثیر قرار داده بود، تا جایی که رییس بیمارستان می‌گفت: «علامه حافظه‌شان را در مورد مسائل دنیوی و مادی از دست داده‌اند و به مسائل مادی بی‌توجه‌اند، اما پیوندشان با خدا و عالم معنویت مستحکم‌تر شده است؛ انگار از ناسوت بریده و به ملکوت پیوسته‌اند»

... و بالاخره چند روز بعد 24 آبان‌ماه 1360 هجری شمسی علامه که همیشه از ابدیت سخن می‌گفت از این عالم خاکی رخت بر بست.

امام خمینی(ره) در پیام تسلیت خود به همین مناسبت فرمودند: «من باید از این ضایعه‌ای که برای حوزه‌های علمیه و مسلمین حاصل شد و آن رحلت مرحوم علامه طباطبایی است، اظهار تاسف کنم و به شما ملت ایران به‌خصوص حوزه‌های

علمیه تسلیم عرض کنم.» علامه از خود دو پسر و دو دختر به یادگار گذاشته است. فرزند ارشد ایشان سیدعبدالباقی به کارهای صنعتی مشغول است و سیدنورالدین در تبریز زندگی می‌کند. داماد اول ایشان آیت‌الله قدوسی است که فرزند بزرگش در منطقه هویزه به شهادت رسید.

ویژگی‌های شخصیتی علامه علامه طباطبایی در طول زندگی پربرکت خود همواره پاسخگویی پرسش‌های جوانان اطرافش بود. آنچه در پی می‌آید پرسش يك جوان و پاسخ ایشان به وی است: «محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای طباطبایی، سلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته. جوانی هستم 22 ساله که تنها ممکن است شما باشید به این سوال من پاسخ گوئید. در محیط و شرایطی زندگی می‌کنم که هوای نفس و آمال بر من تسلط فراوان دارند و مرا اسیر خود ساخته‌اند و سبب باز ماندن من از حرکت به سوی الله شده‌اند.

درخواستی که از شما دارم این است که بفرمایید بدانم به چه اعمالی دست بزنم تا بر نفس مسلط شوم و این طلسم شوم را که همگان گرفتار آنند بشکنم و سعادت بر من حکومت کند؟ لطفاً نصیحت نمی‌خواهم بلکه دستورات عملی برای پیروزی لازم دارم. (1355/10/23)

سلام علیکم برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که در نامه مرقوم داشته‌اید، لازم است همتی برآورده و توبه‌ای نموده، به مراقبه و محاسبه پردازید. به این نحو که هر روز که هنگام صبح از خواب بیدار می‌شوید، قصد جدی کنید که در هر عملی که پیش می‌آید رضای خدا را مراعات بخواهم نمود، آن وقت در سر هر کاری که می‌خواهید انجام دهید نفع آخرت را منظور خواهید داشت؛ به طوری که اگر نفع اخروی نبود، انجام نخواهید داد و وقت خواب چهار، پنج دقیقه در کارهایی که روز انجام داده‌اید فکر کرده و یکی یکی از نظر خواهید گذرانید. هر کدام مطابق رضای خدای انجام یافته شکر بکنید و هر کدام تخلف شده استغفار. این رویه سخت است و در ذائقه نفس، تلخ، ولی کلید نجات و رستگاری است و هر شب پیش از خواب اگر توانستید سور مسیحات (حدید - حشر - صف - جمعه و تعابین) را بخوانید و پس از 20 روز، حالات خود را برای بنده بنویسید، ان‌شاءالله موفق خواهید بود. والسلام علیکم» (2)

\*اخلاق شاگردپروری؛ بهترین سیرت و خوی و خلقی که از روحیه عالیقدر علامه طباطبایی حکایت می‌کرد، اخلاق شاگردپروری و کادرسازی در حوزه علمیه بود و بر این کار اصرار و ولع وصف‌ناپذیری از خود نشان می‌داد.

\*جواب‌گویی به سوالات؛ استاد علامه‌محسین دینانی یکی از شاگردان علامه می‌گوید: «من که خودم یکی از شاگردانش بودم. هیچ وقت در هیچ سوالی خودم را کنترل نمی‌کردم، چون می‌دانستم ایشان آنقدر بزرگوار است که هر چه دلت خواست می‌توانی بگویی. در مقابل سوال رو ترش نمی‌کرد و به همین جهت ما احساس آزادی می‌کردیم و هر چه در دل داشتیم می‌گفتم. ایشان هم با کمال بردباری با ما هم‌نفسی می‌کرد و کنار می‌آمد و جواب می‌داد.»

\*زندگی خانوادگی؛ علامه با وجود حجم زیاد کارهایش، هیچ وقت از خانواده خود غافل نمی‌شد. همیشه در برنامه روزانه‌اش ساعتی را به خانواده‌اش اختصاص می‌داد و آن را بهترین اوقاتش می‌دانست و می‌گفت: «این ساعت تمام ناراحتی‌هایم را برطرف می‌کند.» علامه در خانه هم مثل بقیه جاها هرگز عصبانی نمی‌شد و اعضای خانواده‌اش صدای بلند حرف زدنش را نشنیده بودند. بچه‌هایش را بسیار دوست داشت، با آنها مهربان و خوش‌رفتار بود و تا اندازه‌ای که می‌توانست وقتش را صرف بازی با آنها و سرگرم کردنشان می‌کرد. دخترها را تحفه‌های ارزنده و نعمت‌های خداوندی می‌دانست و می‌گفت: «این‌ها امانت خدا هستند هر چه به این‌ها بیشتر احترام بگذاریم، خدا و پیغمبر خوشحال‌تر می‌شوند.» حتی نام آنها را هم با پسوند سادات صدا می‌زد و با آنها با احترام و محبت بیشتری رفتار می‌کرد تا در زندگی آینده‌شان همسران خوب و بانشاط و مادران شایسته و لایقی باشند. وقتی دخترهایش به خانه بخت رفتند، هر هفته به انتظار دیدنشان می‌نشست خودش از آنها پذیرایی می‌کرد و حتی نمی‌گذاشت آنها برایش چای بیاورند. می‌گفت: «نه! شما مهمان هستید و سید، من نباید به شما دستور بدهم.»

\*زمان‌شناسی؛ دختر علامه می‌گوید: «.. مرحوم پدرم در دوران نوشتن المیزان که عمر طولانی از ایشان برد، همواره دقت‌ها و ظرافت‌های عملی را می‌دانستند و رعایت می‌کردند. ایشان جنبه‌های علمی و آماری موجود آن عصر را مورد توجه قرار می‌دادند به طوری که حتی بخش آماری یونسکو در مکاتبات ایشان با مسئولان آن سازمان و استعلام مباحثات و یا آمارهای مختلف، با اسناد همکاری می‌کردند و از او کمک می‌گرفتند.

\*پشتکار بالا؛ علامه پشتکار عجیبی داشت. چندین سال برای تفسیر زحمت کشید و اصلاً احساس خستگی نکرد، شب و روز نمی‌شناخت، از صبح زود تا ساعت 12 مشغول مطالعه و تحقیق و تالیف بود و بعد از نماز و صرف غذا و استراحت مختصر، تا غروب کار می‌کرد. ایشان روزی 14 ساعت کار می‌کرد و از روزهای سال فقط يك روز را تعطیل می‌کرد؛ آن هم روز عاشورا. \*توسل به اهل بیت؛ از جمله خصوصیات علامه طباطبایی، توسل فوق‌العاده وی به اهل بیت (سلام‌الله علیهم اجمعین) است. او یکی از رموز اصلی موفقیت خود را، همین توسل به اهل بیت می‌دانست.

\*روش تدریس؛ روش تدریس، ویژگی‌های منحصر به فردی داشت که آنها را می‌توان به این صورت جمع‌بندی کرد: 1- تدریس آرام و آهسته، 2- روشن کردن اصل موضوع، 3- استدلال کردن توأم با دلیل و برهان، 4- احترام گذاشتن به بزرگان ضمن انتقاد از آنان، 5- بها دادن به نظر شاگردان، 6- پیوند دادن دین و عقل

\*پیش مطالعه؛ علامه طباطبایی در زندگی‌نامه خویش می‌گوید: «در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه

تحصیل نداشتیم و از این روی هر چه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم، پس از آن يك باره «عنایت خدایي» دامن‌گیرم شد و عوض کرد و در خود يك نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حسن نمود به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر احساس خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم، بساط معاشرت با غیراهل علم را به کلی برچیدم و در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده باقی را به مطالعه می‌پرداختم، بسیار می‌شد (به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب به مطالعه می‌گذارندم و همیشه درس فردا شب را از پیش مطالعه می‌کردم، اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی بود حل می‌نمودم. وقتی که به درس حضور می‌یافتم از آن چه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم. هرگز اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبرده‌ام.»

\*تحقیق علمی در شب قدر؛  
آیت‌الله حسن‌زاده آملی در رابطه با پیگیری و استمرار روحیه تحقیق در علامه طباطبایي می‌فرماید: «حضرت علامه طباطبایي شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیاء می‌کرد و تفسیرش در این شب فرخنده به پایان رسید.»

\*صرفه‌جویی در وقت؛  
از ویژگی‌های علامه طباطبایي دقتی بود که در صرفه‌جویی در وقت داشت. ایشان تفسیرالمیزان را که می‌نوشت، چرک نویسی نداشت. ابتدا بی‌نقطه می‌نوشت بعد که مرور می‌کرد مجدداً آن را نقطه‌گذاری می‌کرد، سوال شده بود «آقا چرا اول بی‌نقطه می‌نویسید؟» فرموده بود: «من حساب کرده‌ام اول که بی‌نقطه می‌نویسم و بعد در مرور نقطه می‌گذارم، چند درصد در وقت صرفه‌جویی می‌شود.»

\*استادان برجسته؛  
درک کردن استادانی همچون «آیت‌الله میرازی نائینی»، «آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی»، «آیت‌الله شیخ ضیاءالدین عراقی» و از همه بیشتر «آیت‌الله شیخ محمدحسین اصفهانی» معروف به «کمپانی» که به نظر علماء بزرگ، ایشان موفق‌ترین دانشمند در فقه و اصول در قرن حاضر بود، بی‌تأثیر در موفقیت‌های ایشان نبود.

\*مدرس اخلاق؛  
نجمه‌السادات طباطبایي، دختر علامه، درباره خصوصیات اخلاقی پدرش می‌گوید: «مقید به نماز اول وقت، بیداری شب‌های ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند و دست رد به سینه کسی نمی‌زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود. روزی به من گفتند: «از صبح تا به حال 24 بار به خانه رفته‌ام و مراجعات مردم را جواب داده‌ام. بسیار کم حرف بودند و دیگران را هم به کم حرفی سفارش می‌کردند. پرحرفی را موجب کمی حافظه می‌دانستند. بسیار ساده صحبت می‌کردند، به طوری که گاهی آدم گمان می‌کرد ایشان يك فردی عادی و عامی است، نه يك عالم و فیلسوف.»

\*علاقه به خوش‌نویسی؛  
خط نستعلیق و شکسته علامه از بهترین و شیواترین انواع خط بود؛ گرچه در اواخر عمر به علت کسالت اعصاب و رعشه حاصل در دست، دست ایشان تکان داشت و خط مرتعش بود ولی جوهره خط، حکایت از استادی این فن را داشت. خودشان می‌گفتند: «قطعاتی از خط زمان جوانی مانده است که وقتی به آنها نگاه می‌کنم در تعجب می‌افتم که آیا این خط من است.»

مروری بر اندیشه‌های علامه  
اسلام، دین عقل‌محور؛  
«... اسلام دینی است که احکامش را بر اساس ویژگی‌های انسان و در راستای ارضای غرایز و فطریات وی بنیان نهاده و در عین حال، در تنظیم و پی‌ریزی احکام و قوانینش «عقل‌محور» است و احساسات و عواطف را بر آن اساس مورد توجه قرار می‌دهد... اسلام به جامعه بشری نمی‌گوید من خیر و صلاح شما را در پیروی از دعوت من و به کار بستن مواد آن می‌بینم، شما نیز به تشخیص من ایمان آورده و آن را بپذیرید، بلکه می‌گوید از هوس‌بازی و خرافه‌پرستی دست بردارید، آنچه را واقعا و حقا صلاح و خیر جامعه شما در آن است و به حسب فطرت خدادادی، خیر و صلاح بودن آن را درک می‌کنید و تشخیص می‌دهید، به کار بندید و بالاخره اسلام، اعتقاد حق و عمل حق است، نه اسم يك سلسله اعتقادات و اعمال که کورکورانه بایست به حقانیت آنها ایمان آورد...»

\*دنیا برای انسان؛  
اسلام می‌گوید: «حق این است که دنیا برای انسان خلق شده، نه انسان برای دنیا. در این صورت انسان، اول باید ذات خود را بشناسد و با نیروی تعقل و واقع‌بینی، صلاح خود و جامعه خود را تشخیص دهد، سپس دست به کار بزند، نه اینکه به هر جلوه فریبنده‌ای دل باز و خود را فراموش کند، تسلیم سیل عواطف شود و اختیار مقصد حقیقی را از دست بدهد؛ زیرا انسان جزء دستگاه عظیم آفرینش است و هیچگونه استقلالی ندارد و در نتیجه راهی را باید در پیش گیرد که سیر دستگاه آفرینش برایش نشان می‌دهد.»

\*موفقیت علی(ع)؛  
«... علی(ع) در خلافت چهار سال و نه ماهه خود، اگرچه نتوانست اوضاع در هم ریخته اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد: 1- به واسطه سیرت عادلانه خود، قیافه جذاب و سیرت پیغمبر اسلام(ص) را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد. 2- از علی(ع) در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به 11 هزار جمله قصار ضبط شده و معارف اسلام را در سخنرانی‌های خود با بلیغ‌ترین لهجه و روان‌ترین بیان ایراد کرده است. وی دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد. وی اولین کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده، به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود، طرح کرد و در این باب به حدی عنایت به خرج می‌داد که در بحبوحه جنگ‌ها به بحث علمی می‌پرداخت. 3- گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند «اویس قرنی» و «کمیل بن زیاد» و «میثم تمار» و «رشید هجری» وجود دارند که در میان عرفای اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند و

عده‌ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها هستند.

\*مقام زن؛

«... این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده است و هر چه کتاب نوشته‌ام نصفش مال این خانم است... اگر زن اهمیت نداشت، خدا نسل دوازده امام را از نسل حضرت زهرا(س) قرار نمی‌داد. واقعا اگر زن خوب باشد می‌تواند عالم را گلستان کند و اگر بد باشد، عالم را جهنم می‌کند.»

\*معاد یا رستاخیز؛

«... همه ادیان و مذاهبی که به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کنند و بشر را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی می‌نمایند، برای انسان معاد و زندگی دیگری پس از مرگ قائلند؛ زیرا آنها بر این باورند که نیکوکاری وقتی ارزش دارد که پاداش نیکی به دنبال خود داشته باشد و چون این پاداش در این جهان مشهود نیست، ناگزیر پس از مرگ در جهان دیگر خواهد بود.»

\*حقیقت اسلام کجاست؟

وقتی از علامه می‌پرسیدند چرا حتی یکی از کشورهای اسلامی جزو سرزمین‌ها مرفی و پیشرفته نیست؟ این واقعیت تلخ را تایید می‌کرد و می‌گفت: «باید دید در کدام يك از این کشورها که نام اسلامی دارند، قوانین اسلام اجرا می‌شود. گذشته از این که اسم دین روی این‌ها گذاشته شده، آیا از حقیقت اسلام هم بهره‌ای برده‌اند یا فقط بعضی عبادات اسلامی مثل نماز و روزه و حج را از روی عادت انجام می‌دهند؟ آیا چیزی از قوانین فردی، اجتماعی، جزایی و حقوقی اسلام را زنده نگه داشته‌اند؟ اگر نه، آیا مسخره نیست که انحطاط کشورهای اسلامی را به گردن اسلام ببندیم؟»

\*سماور همیشه روشن بود!

در روزهایی که علامه در سوگ همسرش محزون و متأثر بود و اشک فراوانی از دیدگان بر گونه‌ها جاری می‌ساخت، یکی از شاگردانش سبب این همه آشفتگی و ناراحتی علامه را از این بابت جویا شده بود، استاد به این شاگرد پاسخ داده بود: «مرگ حق است، همه باید بمیریم، من برای مرگ همسرم گریه نمی‌کنم، گریه من از صفا و کدبانوگری و محبت‌های خانم است، من زندگی پر فراز و نشیبی داشته‌ام، در نجف اشرف با سختی‌هایی مواجه می‌شدم، من از حوائج زندگی و چگونگی اداره آن بی‌اطلاع بودم، اداره زندگی به عهده خانم بود. در طول مدت زندگی ما، هیچ‌گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم، کاش این کار را نمی‌کرد یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را انجام داده بود. در تمام دوران زندگی هیچ‌گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی؟ یا چرا ترك کردی؟ مثلاً شما می‌دانید کار من در منزل است و همیشه مشغول نوشتن یا مطالعه هستم، معلوم است خسته می‌شوم و احتیاج به استراحت و تجدید نیرو دارم، خانم به این موضوع توجه داشت، سماور ما همیشه روشن بود و هر ساعت يك فنجان چای می‌ریخت و می‌آورد در اتاق کار من می‌گذاشت و دوباره دنبال کارش می‌رفت تا ساعت دیگر... من این همه محبت و صفا را چگونه می‌توانم فراموش کنم.»

\*تا به کجا!

آخرین عید غدیر علامه بود، استاد روی تخت خوابیده بود و چند روزی بود که چشمانش را باز نکرده بود، یکی از شاگردانش گوشه اتاق ایستاده بود و به ایشان نگاه می‌کرد و زار زار می‌گریست، ناگهان علامه چشمانش را باز کرد و با شادی و نشاط خاصی رو به شاگردش لبخند زد. شاگرد اشک‌هایش را پاک و به او سلام کرد. بعد برای این‌که بیشتر با آقا صحبت کرده باشد، پرسید: «حضرت آقا! شرط حضور قلب در نماز چیست؟» و با خودش گفت: «چه قدر خوب می‌شود اگر آقا به این سوال من برای یادگاری جواب بدهد، حیف که ایشان...» اما ناگهان علامه لب‌های لرزانش را حرکت داد و آهسته گفت: «توجه و مراقبه، توجه و مراقبه، توجه و مراقبه...»

باورش نمی‌شد، انگار دنیا را به او داده بودند، يك بار دیگر گفت: «آقا! از اشعار حافظ چیزی در نظر ندارید؟» علامه سرش را تکان داد و زیر لب خواند: «صلاح کار کجا و من خراب کجا... بقیه‌اش را بخوان! / بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا...» و علامه آرام‌تر از قبل گفت: «تا به کجا!»

\*ثواب تفسیر؛

این هم خاطره‌ای از خود استاد: «از عجایب و غرایب این بود که زمانی نامه‌ای از تبریز از طرف برادرم به قم آمد. در آن کاغذ این گونه نوشته بود که شاگرد ما روح پدر ما را احضار کرد و ما سوالاتی نمودیم و ایشان گفتند که از شما گله دارند زیرا در ثواب تفسیری که نوشته‌اید پدر را شریک نکرده‌اید! این مطلب را فقط من و خدا می‌دانستم و حتی برادر ما هم بی‌اطلاع بود. چون از امور مربوط به نیت قلبی من بود. نامه برادرم که رسید من بسیار شرم‌منده شدم، گفتم خدایا، اگر این تفسیر ما نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد، من ثواب آن را به روح پدرم و مادرم هدیه نمودم.»

از منظر بزرگان

امام خمینی(ره)؛

«آقای طباطبایی مرد بزرگی است و حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است.»

مقام معظم رهبری؛

«این چشمه جوشان و فیاض دانش و عرفان و تقوای اسلامی علامه طباطبایی در راه تعلیم و تربیت شاگردانی که هر يك در عالم اسلام دانشمندی برجسته‌اند، توقیفی کم‌مانند داشته است... آیت‌الله علامه طباطبایی مجموعه‌ای از معارف و فرهنگ اسلام بود.»

شهید مطهری؛

«این مرد واقعا یکی از خدمتگزاران بسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجموعه تقوا و معنویت است، در تهذیب نفس مقامات بسیار عالی طی کرده... کتاب تفسیرالمیزان ایشان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می‌توانم ادعا کنم که بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است...»

آیت‌الله جوادی آملی؛

«علامه طباطبایی، عارف کامل بود، عارفی بود که خدای متعال مهم‌ترین آرمان و آمال او بود. علامه طباطبایی عصاره شرح صدر بود... اگر استاد علامه طباطبایی را فارابی عصر بنامین سخنی به گزاف نگفته‌ایم.»

دکتر علی شریعتی؛

«در تهران جلسات هفتگی‌ای تشکیل می‌شد با حضور پروفسور هانری کربن استاد دانشگاه سوربن و اسلام‌شناس معروف و متخصص منحصر به فرد فرهنگ شیعی در غرب، و شرکت آقای سیدمحمدحسین طباطبایی مدرس حکمت و مفسر قرآن در قم و دیگر فضلا و دانشمندان قدیم و جدید. طباطبایی گویی سقراط است که نشسته و گرداگردش را شاگردان گرفته‌اند و کربن نیز فاضل خوش ذوقی که می‌کوشد تا از این اقیانوس عظیم افکار و عواطف گونه‌ای که فرهنگ اسلام و شیعی را ساخته

است، جرعه‌هایی بنوشد.»

آیت‌الله حسن‌زاده آملی؛  
«به محضر مبارک جناب آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی - رضوان‌الله تعالی علیه - مشرف شدم که سخن از علامه طباطبایی، به میان آوردم. مرحوم آقای آملی به من فرمودند: آقا اگر کسی باید در تحت تصرف و تعلیم کاملی به جایی برسد و قدمی بر دارد، من برای شما بهتر از جناب آقای طباطبایی، کسی را نمی‌شناسم...»

آیت‌الله جعفر سبحانی؛  
«از نظر علمی و فرهنگی نباید مرحوم علامه طباطبایی را یک فرد به حساب بیاوریم، چرا که ایشان به تنهایی خود یک امت بود... از نظر اشاعه فرهنگ اسلامی و تحکیم آن در این عصر کار امتی را انجام داد. مرحوم علامه طباطبایی، فلسفه را از آن حالت عرضی به حالت فرشی درآورد و به اصطلاح آن را عمومیت بخشید.»

آیت‌الله ابراهیم امینی؛  
«علامه طباطبایی از آن شخصیت‌هایی است که در تمام رشته‌های علمی، فلسفی و اسلامی تخصص و تبحر داشته، شخصیت کم‌نظیری در میان علمای اسلامی است.»

آیت‌الله العظمی خویی؛  
«او یک مغز متفکر و انسان فوق‌العاده قوی و نیرومندی است»  
محمد جواد مغنیه (نویسنده معروف لبنانی)؛  
«از وقتی که المیزان به دست من رسیده است، کتابخانه من تعطیل شده و پیوسته روی میز مطالعه من کتاب المیزان قرار

دارد.»

بهاء‌الدین خرمشاهی؛  
«المیزان، مهم‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعه پس از مجمع البیان طبرسی در قرون جدید است.»  
دکتر حداد عادل؛  
«در یکی از مسافرت‌های خارجی با دانشمندی مسلمان که اهل مالزی بود برخورد نمودم، دیدم از او حوزه‌های علمی ما تنها یک چیز داشت و آن تفسیر المیزان علامه طباطبایی بود که اشتیاقی نسبت بدان داشت و می‌گفت از بیروت تهیه نموده‌ام و ما در آنجا به خود می‌بالیدیم که دانشمندی داریم که در عصر خود جهانی شده است.»

آثار  
تفسیر المیزان؛  
این کتاب حاصل بیست سال کوشش و پشتکار مرحوم علامه است. دایره‌المعارفی گران‌بها و دربردارنده بحث‌های فلسفی، اجتماعی، روایی، اعتقادی، تاریخی و ... با تکیه بر آیات قرآن کریم است.

پدایه الحکمه؛  
کتابی است بسیار مفید و حائز اهمیت که به منظور یک دوره تدریس فشرده فلسفه برای دستداران علوم عقلی در مدرسه حقانی قم و به درخواست شهید قدوسی تدوین شد. در این کتاب همچون نهایه از متون درسی حوزه و برخی دانشگاه‌های کشور قرار گرفته است.

نهایه الحکمه؛  
این اثر برای تدریس فلسفه با توضیحی بیشتر و عمقی افزون‌تر و سطحی عالی‌تر تدوین شد.

اصول فلسفه و روش رئالیسم؛  
بینش علامه و شناخت مقتضیات زمان و مکان باعث نگارش این اثر نفیس شد. مباحثی که در آن روز ماتریالیست‌ها و مادیون مطرح می‌کردند تا با انحراف اندیشه جوانان، کوپری بی‌حاصل از پهنه وجود آدمیان به وجود آورند موجب شد مرحوم علامه طباطبایی قلم به دست بگیرد، اثری گرانقدر و روشنی‌آفرین برای همیشه پدید آورد.

شیعه در اسلام؛  
در این اثر گران‌بها کیفیت پیدایش شیعه، انشعابات آن، اعتقادات شیعه دوازده امامی، توحید، نبوت، معاد و امام‌شناسی بحث شده و در پایان پیرامون تاریخ زندگی دوازده امام(ع) و ظهور امام عصر، حضرت مهدی(عج) به اختصار نکات بسیار مفیدی بیان شده است. این کتاب به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است.

روابط اجتماعی در اسلام؛  
انسان و اجتماع، انسان و رشد اجتماعی او، پایه زندگی اجتماعی، آزادی در اسلام، مرز مملکت اسلامی و پیروزی دین حق در سراسر جهان عناوین این کتاب پراچ است.

عقاید و دستوره‌های دینی؛  
تعریف دین، ارتباط با خدا و آثار آن، فطری بودن دین، تاریخ ادیان، پیامبران گذشته و انبیای اولوالعزم، دعوت رسول خدا و هجرت و جنگ‌های ایشان، امامت استمرار نبوت، ولایت و اهل بیت(ع) مباحثی اخلاقی برای خودسازی و جامعه‌سازی، مباحثی فقهی علمی و .. از مطالب این کتاب است.

بررسی‌های اسلامی؛  
مجموعه‌ای است زرین از مقالات و رساله‌های استاد که همچون دایره‌المعارفی گران‌بها در علوم اسلامی نورافشانی می‌کند. محاکمات بین دو مکاتبات؛  
نظرات مرحوم علامه طباطبایی پیرامون مجموعه مکاتبات عارف فرزانه مرحوم سیداحمد کربلایی به حکیم نامدار، مرحوم محمدحسین کمپانی غروی است.

لب‌اللباب؛  
مجموعه درس‌های اخلاق استاد که در سال‌های 1369 و 1368 هجری قمری برای برخی از فضایی حوزه علمیه قم بیان فرموده‌اند.

-----

(1) منبع: علامه سید محمدحسین طباطبایی، مجموعه مفاخر ایران زمین، جلد 9، مرکز آموزش سازمان فرهنگی، هنری

شهرداری تهران، چ اول 1385

(2) منبع: هفته‌نامه همشهری جوان، شماره 237

منبع: ایسنا